

اغراض از مجهول کردن و فرق آن با باب مطاوعه

سید محمد مهدی فخاری*

چکیده

این مقاله در مورد اغراض و فواید مجهول کردن و تفاوت‌های آن با باب مطاوعه است و در فصول زیر تنظیم شده است:

فصل ۱: شناخت ظاهری فعل مجهول

فصل ۲: اغراض استفاده از فعل مجهول

فصل ۳: فرق مجهول با باب مطاوعه

این مقاله درصدد است خواننده را در فهم معنای عمیق کلام عرب فصیح و درک معانی پیچیده و غنی قرآن کریم یاری کند. در این مقاله در هر سه فصل به صورت جداگانه از روش‌های تحقیقی (توضیحی، سوال و جوابی و غیره...) استفاده شده است.

واژگان کلیدی

مجهول، نائب فاعل، مطاوعه، اغراض لفظی و معنوی

* طلبه پایه دوم مدرسه شهیدین (ره)

مقدمه

مقاله پیش رو مقاله‌ای است در مورد موضوعات نحوی و بلاغی کلام عرب که شامل اغراض از مجهول کردن و تفاوت‌های آن با باب مطاوعه است. در این زمینه مقالات کمی وجود دارد. اما در مورد فرق مجهول کردن با باب مطاوعه در هیچ یک از کتب نحوی به صورت مفصل صحبتی به میان نیامده است. بلکه به اختصار در قسمت مجهول و نائب فاعل از آن بحث شده است. نوشتار حاضر با تحقیق و جستجوی وسیع و استفاده از مقالات قبلی و نظرات خود نویسنده تدوین شده است. نیاز به فهم کلام خداوند و معصومین علیهم‌السلام سبب شد که مقاله حاضر با پرداختن به موضوع فوق، گوشه‌ای از اسرار، پیچیدگی‌ها و زیبایی‌های کلام عرب را برای مخاطب بیان کند. در این مقاله، مطالب به دلیل پیوستگی در ۳ فصل تقسیم بندی شده و مکمل یکدیگر خواهند بود.

شناخت ظاهری فعل مجهول

قبل از هر کار باید از تشخیص فعل مجهول و تمایز آن با فعل معلوم سخن گفت. بدین منظور به طریقه ساخت فعل مجهول اشاره می‌کنیم.

طریقه ساخت فعل مجهول

در ماضی مجهول: حرف ما قبل آخر مکسور و حروف ما قبل مضموم می‌شود.

در مضارع مجهول: حرف اول مضموم و حرف ما قبل آخر مفتوح می‌شود.

در کتاب *البهجة المرضیه*، سیوطی فعل مجهول را اینچنین بیان می‌کند:

فیما له کنیل خیر نائل
بالآخر اکسر فی مضی کوصل
کیتحتی المقول فیه یتتعی

ینوب مفعول به عن فاعل
فأوّل الفعل اضممن و المتصل
و اجعله من مضارع مفتوحا

و الثانی التالی تا المطاوعه	و الثانی التالی تا المطاوعه
و ثالث الذی بهمز الوصل	و ثالث الذی بهمز الوصل
و اکسر أو اشم فالثلاثی اعلّ	و اکسر أو اشم فالثلاثی اعلّ
و إن بشکل خیف لبس یجتنب	و إن بشکل خیف لبس یجتنب
و ما لفا باع لما العین تلی	و ما لفا باع لما العین تلی
و قابل من ظرف او من مصدر	و قابل من ظرف او من مصدر
و لا ینوب بعض هدی ان وجد	و لا ینوب بعض هدی ان وجد
و باتفاق قد ینوب الثان من	و باتفاق قد ینوب الثان من
فی باب ظنّ و أری المنع اشتهر	فی باب ظنّ و أری المنع اشتهر
و ما سوی النائب ممّا علّقا	و ما سوی النائب ممّا علّقا
کالأول اجعلله بلا مناوعة	کالأول اجعلله بلا مناوعة
کالأول اجعلنه کاستحلی	کالأول اجعلنه کاستحلی
عینا و ضمّ جاکبوع فاحتمل	عینا و ضمّ جاکبوع فاحتمل
و ما لباع قد یری لنحو حب	و ما لباع قد یری لنحو حب
فی اختار و انقاد و شبه ینجلی	فی اختار و انقاد و شبه ینجلی
أو حرف جرّ بنیابه حوری	أو حرف جرّ بنیابه حوری
فی اللفظ مفعول به و قد یرد	فی اللفظ مفعول به و قد یرد
باب کسبی فیما التباسه أمن	باب کسبی فیما التباسه أمن
و لا أری منعا إذا القصد ظهر	و لا أری منعا إذا القصد ظهر
بالرافع النصب له محققاً ^۲	بالرافع النصب له محققاً ^۲

ابوابی که دارای تاء مطاوعه هستند (تفعل تفاعل تفعلل)، در این ابواب باید حرف دوم ماضی نیز همانند حرف اول آنها به ضمه تبدیل شود. مانند: (تَصَرَّفَ - تُصَرِّفُ)

علت مضموم شدن حرف دوم در ابواب تفعل، تفاعل و تفعلل

علت این است که به عنوان مثال، اگر در باب تفعل (تَصَرَّفَ) هنگام ساختن مجهول، حرف دوم همان فتحه بماند (تُصَرِّفُ)، مانند مضارع باب تفعیل (تُصَرِّفُ) در هنگام وقف می‌شود.

در مورد صیغه ماضی مجهول ابواب ثلاثی مزیدی که با همزه وصل شروع می‌شود، (افتعل - استفعل - انفعل - افعلال - افعللال و غیره) حرف سوم آنها را نیز باید مضموم شود. مانند: (اکتسب - اکتسب)

مجهول اجوف واوی و یایی از افعال ثلاثی مجرد مثل (قال و باع) سه وجه دارد:
کسر الفاء (قول أوضح و مشهور): یعنی کسره عین الفعل به فاء الفعل داده شده



و عین الفعل اگر واو باشد به یاء تبدیل می‌شود. مانند: (قیل - بیع) **اشمام**: عبارت است از این که در مثل قیل و بیع، به هنگام تلفظ، کسره حرف اول، به ضمه میل داده می‌شود تا با تلفظی بین کسره و ضمه ادا شود. **ضمّ فاء**: عبارت است از این که کسره عین الفعل حذف شود و سپس یاء ما قبل مضموم قلب به واو شود. مانند: (قول - بوع)

این وجوه سه گانه فقط در صورتی خواهد بود که اشتباهی رخ ندهد. اقسامی که درباره ثلاثی مجهول اجوف گفته شد یعنی کسر فاء، اشمام، ضمّ فاء، در مورد ثلاثی مضاف (حبّ - مدّ و غیره) اگر مجهول شود نیز جاری خواهد بود. اگر عین الفعل باب‌های افتعال و انفعال حرف عله باشد، اقسامی که برای فاء الفعل ثلاثی مجهول اجوف گفته شده (کسر فاء، اشمام، ضمّ فاء) برای حرف قبل از عین الفعل این دو باب نیز در حالت مجهول گفته می‌شود. (اختار - انقاد می‌شود: **أُخْتَوِرَ - أُنْقَوِدَ یا أُخْتِيرَ - أُنْقِيدَ**)

غیر از مفعول به، ۳ عنوان دیگر نیز نایب فاعل واقع می‌شوند:

۱- ظرف

۲- مفعول مطلق (مصدر)

۳- جار و مجرور

البته این موارد در صورتی می‌توانند نایب فاعل واقع شوند که مفعول به در کلام موجود نباشد.

شرایط هر کدام از موارد فوق برای این که نایب فاعل شوند عبارت است از:

ظرف:

با سه شرط نایب فاعل می‌شود.

۱- متصرف باشد. یعنی بتواند غیر از ظرف و منصوب بودن، اعراب دیگری نیز



بگیرد.

۲- مختص باشد: یعنی خاص بوده و دایره‌اش محدود باشد. (مثلاً یکی از معارف باشد).

۳- اگر ظرف مختص نیست، باید فعل همراه قیدی آمده باشد.

جار و مجرور:

با دو شرط می‌تواند نایب فاعل واقع شود:

۱- متعلق به محذوف نباشد.

۲- حرف جر از حروف تعلیل نباشد.

مفعول مطلق:

با دو شرط می‌تواند نایب فاعل واقع شود:

۱- متصرف باشد.

۲- مفعول مطلق تأکیدی باشد.

حذف فاعل در فعل مجهول

فعل مجهول

از مشهورترین جایگاه‌های نحوی حذف فاعل، می‌توان به فعل مجهول اشاره کرد. دوری کردن از سخن بیهوده بر متکلم لازم است. هرگاه در کلام، قرینه لفظی یا معنوی بر مقصود وجود داشته باشد، ذکر کلامی که بر مقصود تصریح نماید، از درجه اعتبار سخن می‌کاهد. کاربرد فعل مجهول و حذف فاعل که تقریباً در همه زبان‌های زنده دنیا رایج است علاوه بر ایجاز در سخن و پرهیز از بیهوده‌گویی، فواید و دلایل لطیف‌تری نیز دارد که با دقت در آیات قرآن و کلام فصیح عربی می‌توان،



آن‌ها را در دو بخش بیان کرد:

الف) دلایل معنوی:

۱- وقوع فعل بر مفعول و عدم استفاده گوینده از فاعل

گاهی در کلام برای ذکر فاعل در جمله فایده ای وجود ندارد. به عبارت دیگر گاهی هدف از ایراد کلام، صرفاً وقوع فعل است نه آن که فعل از کدام فاعل صادر شده است. مانند قول خداوند متعال:

«إِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْرُدُّوْهَا»^۳

فرمان الهی بر این است که هر وقت مسلمانی مورد تحیت و درودی قرار گرفت، مثل آن سلام یا بهتر از آن را پاسخ دهد و فرد سلام کننده به هیچ وجه مورد توجه آیه نبوده است. به عبارتی مسلمان یا کافر، بزرگ یا کوچک، سواره یا پیاده، دانشمند یا نادان بودن فرد سلام کننده، تأثیری در معنای این آیه ندارد. پس مراد آیه این است که، مخاطب سلام واقع شدن مهم است نه این که فرد سلام کننده کیست. یا در آیه زیر:

«إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا»^۴

خداوند می‌فرماید: هرگاه به شما گفته شود به مجلس وسعت بخشید و به تازه‌واردها جا دهید اطاعت کنید.

در این آیه، صرف انجام یک کار اخلاقی مورد تأیید است، بدون توجه به این که فاعل کیست.

۳. نساء: ۸۶

۴. مجادله: ۱۱



۲- معلوم و آشنا بودن فاعل نزد مخاطبان و شهرت فراوانش

معلوم و آشنا بودن فاعل نزد مخاطبان و شهرت فراوانش از جمله اغراض حذف فاعل است. ذکر فاعل آشنا در نزد مخاطب موجب دلزدگی و ملالت در کلام می‌گردد.

به عنوان مثال، در آیه زیر:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ.»^۵

خدای تعالی مؤمنان حق جو را به هنگام شنیدن بانگ اذان ظهر، به برپاداشتن نماز جمعه دعوت کرده و از انجام کارهای روزمره، کسب و تجارت موقتاً نهی می‌کند تا در اجابت این دعوت الهی بشتابند. در این آیه فاعل آشنا که خداوند، ولی او یا مؤذن او است حذف شده است. در آیه بعد خداوند بدون خطاب مستقیم و با کلامی دلنشین با نمازگزاران سخن می‌گوید:

«فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ.»^۶

۳- نامشخص بودن فاعل

یکی دیگر از موارد بکارگیری صیغه مجهول و حذف فاعل، ندانستن نام فاعل و عدم آشنایی قبلی با او است. به عنوان مثال، وقتی خانواده مضطربی که از آن‌ها دزدی شده است به پلیس شهر پناه آورده و سراسیمه می‌گویند: «سُرِقَ الْبَيْتُ»، واقعا سارق را نمی‌شناسد تا نام سارق را ببرند و خود را هر چه زودتر از این نگرانی، رنج و اندوه نجات دهند. مثال دیگر قول خدای متعال است:

«مَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا.»

۵. جمعه: ۹

۶. جمعه: ۱۰

۴- پنهان نگه داشتن نام فاعل از دیگران

مانند این که گوینده‌ای در یک مجلس، فردی را مورد خطاب قرار داده و بگوید: «جاء» یا «ذهب»، و از این کلام فرد معینی مورد نظرش باشد اما به جهات اخلاقی یا امنیتی نامش را از دیگران پنهان کند.

۵- ترسیدن از فاعل

گاه به جهت حفظ جان و آبرو، متکلم از ذکر نام فاعل با آن که به خوبی فاعل را می‌شناسد خودداری کرده و فعل را به صورت مجهول می‌آورد چون در شرایطی قرار دارد که از آزار وی آسوده خاطر نمی‌باشد. مثلاً می‌گوید: «ضُرِبَ فلان» یا «شُتِمَ الامیر».

۶- نگران فاعل بودن

گاهی با ذکر نام فاعل یا گوینده، احتمال تعقیب و مجازات از طرف دیگران برای او وجود دارد، از این رو گوینده خردمند، حکیم و آشنا با غرض مجهول، از ذکر نام فاعل - گر چه امکان دارد خود او باشد - خودداری کرده و فعل را به صیغه مجهول بیان می‌نماید و به عنوان مثال می‌گوید: «کُتِبَ» یا «قِيلَ».

۷- حفظ آبرو

از جمله اغراض استفاده از صیغه مجهول و پنهان کردن نام فاعل در یک کلام ادبی عربی، می‌توان به رعایت حرمت و احترام افراد مؤمن، پوشیده داشتن لغزش‌های ریز اخلاقی به جهت آگاه کردن غیر مستقیم و پیشگیری از گستاخ شدن افراد و اشاعه فحشا اشاره کرد. متکلم به دلیل این که «هر راست نشاید گفت»، عمل منکر مورد نظرش را در میان جمع به شخص مشخصی نسبت نمی‌دهد و



می گوید: «عَمِلَ ذَلِكَ الْمُنْكَرُ» تا ضمن حفظ آبرو، مجال برای جبران مافات و پرهیز از تکرار باشد.

۸- تعظیم فاعل

گاه با حذف فاعل از جمله، عظمت فعل فاعل و در پی آن عظمت خود فاعل آشکار می‌گردد. فعل مجهول دلالت بر وجود یک فرمانده توانا می‌کند که به فرمانش، امور بی هیچ تردیدی و بدون فاصله انجام می‌پذیرد، مانند قول خدای متعال:

«و غِيضُ الْمَاءِ وَ قَضَى الْأَمْرَ»^۷

تعبیرات این آیه به قدری دلنشین و در عین کوتاهی، گویا و زنده و با تمام زیبایی، آن قدر تکان دهنده و کوبنده است که به گفته جمعی از دانشمندان علوم بلاغی، این آیه از فصیح‌ترین آیات قرآن به حساب می‌آید، هرچند همه آیات قرآن دارای مرتبه عالی فصاحت و بلاغت و در سر حد اعجاز است و بعضی بیست و یک صنعت ادبی زیبا برای این آیه بر شمرده‌اند.^۸ پس از آن که قوم ستمکار نوح نصیحت‌های این پیامبر الهی را که آن‌ها را به توحید و یکتاپرستی فراخواند نپذیرفتند و دست از کفر و شرک برنداشتند و به عذاب الهی که همانا پرشدن همه زمین از آب بود هلاک گشتند، تنها یک قدرت عظیم می‌توانست، این حجم زیاد آب را برطرف سازد، تا زمین دوباره بستری امن برای زندگی گردد. این است که آن کار بزرگ با فرمانی کوبنده و به صیغه مجهول از قادری معلوم صادر شد:

«قِيلَ يَا أَرْضِ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءِ أَقْلِعِي»^۹

و دیری نیاید که:

۷. هود: ۴۴

۸. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۵۰

۹. هود: ۴۴



«غیض الماء و قضي الامر»

و طبیعتاً معلوم است که تصور وقوع آن کار بزرگ جز از خداوند متعال امکان ندارد و وهم و عقل به فاعلی جز خداوند متوجه نمی‌شود، و پس از این فرمان بود که: هلك من جفّ القلم بهلاکه و نجا من سبق العلم بنجاته.

مثال دیگر آیه ۴۱ از سوره یوسف است:

«قضي الامر الّذی فیہ تستفتیان»

یاران یوسف در زندان خواب‌های شگفتی دیدند، که از تعبیر آن‌ها درماندند. از این رو پریشان و مضطرب رو به یوسف نموده و از او خواستند که خوابشان را تعبیر کند. یوسف به امداد غیبی رؤیای آن‌ها را تعبیر کرد و با صیغه‌ی مجهول به آن‌هایی که از تأویل خواب خود و آینده‌ی دشوار و مبهم پیش‌روی خود در فکر فرو رفته بودند، فرمود «قضي الامر» تا گوشزد کند که چنین تعبیری سخت و مشکل است و در کار وی و صحت آن هیچ تردیدی به خود راه ندهند.

مثال دیگر آیه زیر است:

«اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وانّ الله علی نصرهم لقدیر»^{۱۰}

گاهی چون صیغه مجهول، به تعظیم فاعل اشعار دارد، قرائت به صیغه مجهول بر قرائت به صیغه معلوم ترجیح داده می‌شود مانند قول خدای متعال:

«والذین یؤمنون بما انزل الیک»^{۱۱}

۹- دفع فاعل موهوم

در آیه زیر:

«فغلبوا هنالک و انقلبوا صاغرین و ألقى السّحرة ساجدین»^{۱۲}

۱۰. حج: ۳۹

۱۱. بقره: ۴



که مربوط است به ماجرای خشتی شدن نیرنگ فرعونیان با افتادن عصای موسی علیه السلام، آنجا که با پرتاب این عصا، آن مار عظیم، همه وسایل دروغین آن‌ها را به سرعت در برگرفت و حق آشکار گشت و آن چه ساخته بودند باطل شد، در این هنگام ممکن بود این تصور پیش آید که علت شکست این توطئه دشمن، صرفاً عصا یا قدرت موسی علیه السلام بوده است نه خدای قادر متعال، لذا برای دفع این خیال موهوم، خداوند به صیغه مجهول فرمود: «فغلبوا هنالك و انقلبوا صاغرين.» و از سوی دیگر در همین آیه، به سجده افتادن ساحران را نیز به صیغه مجهول بیان داشته است تا به این امر اشاره کند که ساحران با وجود ادعای بسیار در تخصص و فنشان و با وعده و وعیدهای بسیار در پی مشاهده جلوه‌های قدرت الهی در آن لحظه ناتوان شدند و همه بی اختیار به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار جهانیان پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم: «وألقي السحرة ساجدين»

۱۰- در مقام نفرین

از جمله موضوعی که در قرآن از اسلوب مجهول استفاده شده است، در مقام نفرین (دعاء علیه) است، مانند قول خدای متعال:

«قتل الخراصون.»^{۱۲}

اسالیب نفرین در قرآن عبارت است از:

● فعل لازم مانند:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ.»^{۱۳}

● مصدر جانشین فعل مانند:

۱۲. اعراف: ۱۱۹-۱۲۰

۱۳. ذاریات: ۱۰

۱۴. مسد: ۱



«و قیل بُعداً للقوم الظالمین.»^{۱۵}

و فعل مجهول مانند:

«غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا.»^{۱۶}

کاربرد فعل مجهول در نفرین بسیار کوبنده تر است:

«فقتل کیف قدر. ثم قتل کیف قدر.»^{۱۷}

زمخشری می گوید:

«از شدیدترین نفرین های عرب تعبیر «قُتِلَ» است زیرا قتل نهایت شدت

مصائب دنیا و رنج های آن است.»^{۱۸}

۱۱- تکریم یا تحقیر مفعول

در اسلوب قرآنی به مواردی برمی خوریم که با وجود این که ذکر فاعل در جمله

مهم است ولی به جهت یک فایده مهم تر فاعل حذف شده است، مثلاً در این آیه:

«یسقون من ریح مختوم.»^{۱۹}

به جهت تکریم مقام بهشتیان، بهشت به گونه ای طراحی شده است، که همه

خوردنی ها و آشامیدنی ها به راحتی در دسترس باشد، نه زحمتی برای چیدن میوه ها

در کار است:

«قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ.»^{۲۰}

۱۵. هود: ۴۴

۱۶. مائده: ۶۴

۱۷. مدثر: ۲۰

۱۸. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۷۰۲

۱۹. مطفین: ۲۵

۲۰. حاقه: ۲۳

و نه زحمتی برای نوشیدن انواع نوشیدنی‌ها. بلکه به بهشتیان در کمال عزت و احترام از شراب زلال دست نخورده سربسته می‌نوشانند. و از سوی دیگر به جهت تحقیر دوزخیان و چون با میل خود به سوی نوشیدنی‌های ناگوار مهیا شده، نمی‌روند به آن‌ها از چشمه‌های فوق‌العاده سوزان می‌نوشانند:

«تسقی من عین آئیه.»^{۲۱}

۱۲- حفظ زبان از آلوده شدن به نام ناپاک فاعل بدکردار

گاه فعل یک فاعل و به دنبال آن خود فاعل، چنان قبیح، زشت و پلید است که متکلم حتی از ذکر نام فاعل و آلوده کردن زبان خود به نام فاعل خودداری می‌کند چرا که کار، آن‌قدر ناجوانمردانه است که «تقشعر منه الابدان» است، پس به عنوان مثال، در کلامی موجز می‌گوید: «قتل علیّ او قُتل حسین.»

۱۳- عنایت به مفعول

از نظر علمای نحو فاعل رکن اصلی کلام و مفعول فضله (زیادی) است. اصل در فاعل، تقدیم و در مفعول تأخیر است، چون فاعل به عنوان رکن اصلی جمله، بیشتر از بقیه مورد توجه است و تا وقتی در جمله نیامده، وجود هر رکن دیگری در آن کم ارزش است. اما در برخی بیان‌ها لازم می‌شود عنایت به مفعول بیش از حد باشد، پس به جای این که گفته شود «نصر زید عمرو» می‌گویند: «عمرو نصر زید» و اگر عنایتی بیش از این لازم باشد، ساختار جمله را به گونه‌ای تغییر می‌دهند که گویا مفعول، در جمله یک اصل بوده و از حد فضله بودن تجاوز کرده است. پس می‌گویند: «عمرو نصره زید» سپس اگر افزودن رتبه آن لازم باشد، ضمیر مفعولی را نیز حذف کرده و این چنین می‌گویند: «عمرو نصر زید» و اگر عنایت به مفعول



حتّی بیش تر از فاعل باشد، فاعل را لفظاً و مضمراً از کلام حذف می کنند و فعل را برای مفعول بنا می کنند و بدین گونه فعل مجهول ساخته می شود: «نُصِرَ عمرو»

۱۴- عظمت واقعه

این غرض معنوی به خوبی در قرآن مشاهده می شود، آن گاه که خدای متعال حوادث قیامت را برای انسان ها به تصویر می کشد، حوادث بزرگی که در پی آن کوه و زمین با همه سختیش به لرزه در می آید و آسمان با همه بلندیش شکافته می شود، ستارگان و خورشید پرفروغ، تیره و تاریک می شود. بیان این وقایع عظیم به صیغه مجهول علاوه بر این که دلالت بر عظمت واقعه از سوی فاعلی شناخته شده دارد، آهنگی متناسب با این حوادث، به کلام بخشیده است. این احوال قیامت به گونه ای فکر و ذهن انسان را مشغول می سازد که اساساً به فاعل توجه پیدا نمی کند و فایده ای در ذکر آن وجود ندارد. کاربرد صیغه مجهول در بیان حوادث قیامت فراگیر و عام بوده و تقریباً برای بیان همه صحنه ها از ابتدا تا انتها آمده است:

«اذا زلزلت الارض زلزالها.»^{۲۲}

«فاذا النجوم طمست. و اذا السماء فرجت. واذا الجبال نسفت.»^{۲۳}

«و اذا الشمس كورت.»^{۲۴}

«فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة.»^{۲۵}

«و اذا النفوس زوجت و اذا المؤدة سنلت بأی ذنّب قتلت و اذا الصحف

۲۲. زلزله: ۱

۲۳. رسالات: ۸- ۱۰

۲۴. تکویر: ۱

۲۵. حاقه: ۱۳



نشرت. ۲۶»

«و وضع الكتاب و جىء بالنبيين و الشهداء.» ۲۷

«فأما من أوتى كتابه بيمينه فيقول هاؤم اقرؤوا كتابيه.» ۲۸

«و وقیت کل نفس ما عملت.» ۲۹

«واما من أوتى كتابه بشماله فيقول يا ليتنى لم اوت كتابيه.» ۳۰

«و اذا الجحيم سعرت.» ۳۱

«و سيق الذين كفروا الى جهنم زمرا حتى اذا جاؤوها و فتحت أبوابها.» ۳۲

«تسقى من عين آنية.» ۳۳

«و سقوا ماء حميما.» ۳۴

«و ازلفت الجنة للمتقين.» ۳۵

«و سيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا حتى اذا جاؤوها و فتحت أبوابها...» ۳۶

«يسقون من رحيق مختوم.» ۳۷

ب) دلایل لفظی

۱- ایجاز

۲۶. تکویر: ۷ - ۱۰

۲۷. زمر: ۶۹

۲۸. حاقه: ۱۹

۲۹. زمر: ۷

۳۰. حاقه: ۲۵

۳۱. تکویر: ۱۲

۳۲. زمر: ۷۱

۳۳. غاشیة: ۵

۳۴. محمد: ۱۵

۳۵. ق: ۳۱

۳۶. زمر: ۷۳

۳۷. مطفین: ۲۵



اگر چه شاید بتوان گفت در همه موارد حذف فاعل به دلیل معنوی، ایجاز و اختصار نیز در نظر بوده است، ولی گاهی قصد ایجاز پررنگ‌تر است، مانند: «لَمَّا فَازَ السَّابِقَ كُوفِيٌّ، يَعْنِي كَافَاتِ الْحُكُومَةِ السَّابِقِ.»
و مانند قول خدای متعال:

«ان عاقبتهم فعاقيوا بمثل ما عوقبتم به.»^{۳۸}

«اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید.»

۲- به تناسب سجع یا فاصله
مانند: «من طابت سریرته حمدت سیرته، یعنی حمد الناس سیرته»، که در آن استفاده از فعل معلوم، به آهنگ کلام ضربه می‌زد. و مانند: «من حس عمله عرف فضله»

۳- تصحیح نظم

مانند قول اعشی:

«عَلَّقْتُهَا عَرْضاً وَ عَلَّقْتُ رِجَالاً غَيْرِي وَ عَلَّقْتُ أُخْرَى غَيْرَهَا الرَّجُلِ.»

در این بیت سه فعل مجهول وجود دارد و فاعل (خدا) به جهت علم مخاطب به آن و نیز به جهت تصحیح نظم، حذف شده است. اگر گوینده فاعل را ذکر می‌کرد و می‌گفت: «عَلَّقْنِي اللَّهُ أَيَّهَا وَ عَلَّقَ اللَّهُ رِجَالاً غَيْرِي وَ عَلَّقَ اللَّهُ أُخْرَى ذَلِكَ الرَّجُلِ»، نظم کلام مختل می‌شد.

مجهول و فرق‌های آن با باب مطاوعه

در مبحث نائب فاعل اکثر علمای نحو و صرف، فقط به بحث لغوی و ساختارسازی پرداخته‌اند. غافل از این که بحث مهم‌تری نیز وجود دارد که عبارت باشد از بررسی دقیق معنای ساختار نائب فاعل. اهمیت این بحث، زمانی روشن می‌شود که بدانیم باب‌های متفاوتی وجود دارند که دارای معنای مطاوعه هستند و این که همواره پسندیده است که انسان کلام را به صورت کامل بیاورد و همه زوایای کلام را روشن کند مگر این که برخی از کلمات مشخص نباشد و یا این که متکلم، به خاطر غرضی نخواهد از آن کلمات استفاده کند.

با مقدمه بالا مشخص شد که در مقام سخنوری و توضیح تمام زوایای یک موضوع، اصل آن است که متکلمی که صحنه یا واقعه مرتبط را مشاهده می‌کند آن را برای مخاطب توضیح دهد.

البته وقتی از اصل سخن به میان می‌آوریم باید گفت طرح مطلبی یا عدم طرح آن برخلاف اصل باید ناشی از یک غرض و یا معنای اضافه باشد. با این مقدمات دو سؤال در ذهن به وجود می‌آید:

سؤال اول: چه دلیلی وجود دارد که متکلم بعضی از زوایای کلامش را که در ذهن دارد، برای مخاطب بیان نکند؟

سؤال دوم: همان معنایی را که به صورت خلاف اصل بیان می‌شود، می‌توان بنابر اصل بیان کرد. این که معنا به صورت خلاف اصل بیان می‌شود حتماً از روی غرضی است. این غرض چیست؟

برای پاسخ به سؤالات بالا باید ۳ مثال را همراه با هم مقایسه کنیم که عبارت‌اند

از:

۱- هدی الله زیدا

۲- هدی زید

۳- اهتدی زید

برای مقایسه این سه تعبیر که بر یک حقیقت واحد خارجی دلالت می کنند، مثال ها را در سه فضای خارجی، ذهن متکلم و ذهن مخاطب بررسی می کنیم. ولی قبل از آن به بررسی ساختارهای ادبیاتی در این سه فضا می پردازیم:

ساختارهای ادبی

ساختارهای ادبی در حیطه جمله فعلیه که فعل آن متعدی باشد به شکل زیر در می آید:

- نیاز به صادر کننده (حیثیت صدوری)
- نیاز به مکانی برای وقوع (حیثیت وقوعی)
- توجه به پذیرنده بودن واقع شده برآن (حیثیت مطاوعی)

هدی الله زید: حدث + حیثیت صدوری + حیثیت وقوعی
هدی زید: حدث + کتمان حیثیت صدوری (تعهد بر انجام دادن این عمل) +
تأکید حیثیت وقوعی

نکته: حدث در دو مثال اول یکی بوده و عبارت از هدایت است.

اهتدی زید: حدث + حیثیت مطاوعی

نکته: حدث در این مثال، پذیرفتن هدایت است.

سؤال: در این مثال ها صرفاً با ماده هدایت سر و کار داریم و این مسئله ممکن است در بحث ما تأثیر داشته باشد. چرا که معنای مطاوعه معنایی نیست که در تمامی ریشه ها به شکلی باشد که در هدایت موجود است. احساس می شود که در معناهای مطاوعی دیگر ممکن است پذیرفتن مخاطب یا نپذیرفتن وی تأثیری نداشته باشد در حالیکه در ماده هدایت به شدت منشأ اثر است. آیا این گونه نیست؟

پاسخ: باید تفاوت در حیثیت مطاوعی را در نوع افعال جستجو کنیم. بعضی از فعل ها از نوع فعل حسی هستند و برخی دیگر از نوع فعل معنوی که یقیناً این دو

دسته در پذیرش مفعول با هم متفاوت هستند.

نکته: حیثیت مطاوعی که در «اهتدی زید» آمده است در واقع همان حیثیت صدوری هست که به این صورت بیان شده است. یعنی معنای باب اقتضا می‌کرد که فاعلش معنای مطاوعی بدهد و این در حالی است که حیثیت صدوری درون فاعل هنوز وجود دارد. پس مشخص شد که اگر در این جا به حیثیت صدوری، یک حیثیت مطاوعی را اضافه کردیم به دلیل حدث بوده است. به عبارتی حدث این اقتضا را داشت که از حیثیت مطاوعی به آن نگاه شود.

سؤال: در این جا علاوه بر سه مثال فوق، باید مثال دیگری را نیز بررسی کرد و آن مثال «هدی زید» می‌باشد. در حالی که مرجع فاعل یا حذف شده باشد و یا این که نسبت به جمله در بعید بیان شده باشد. چرا که این مثال نیز برخلاف اصل است از این جهت که در ادبیات عرب، باید همه ارکان اصلی جمله به صورت واضح بیان شود. یعنی با اسم‌های ظاهر و یا ضمیرهایی که مرجعشان مشخص است. در حالی که در این مثال، همه ارکان به طور واضح بیان نشده است. پس این مثال نیز باید با دو مثال «هدی زید» و «اهتدی زید» مقایسه شود؟

تا این جا مشخص شد که هرگاه فعلی را مجهول کرده و به تبع آن، حیثیت صدوری‌اش را تعدداً ذکر نمی‌کنیم، بر حیثیت وقوعی حدث تأکید داشته‌ایم. ولی موضوع دیگری که باید مورد بررسی قرار گیرد این است که اغراضی که ما به خاطر آن‌ها حیثیت صدوری یک حدث را حذف می‌کنیم، چه اموری می‌توانند باشند؟ این اغراض در کتب نحوی گردآوری و در دو دسته اغراض لفظی و سپس اغراض معنوی دسته بندی شده‌اند.

این اغراض در مبحث حذف حیثیت صدوری از کلام^{۳۹} (در فصل ۲) به صورت

۳۹. عبدالله بن عقیل، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۴۹۹، پاورقی ۲

مفصل بیان شد.

۱. لفظی

- ۱) موجز بودن عبارت مانند آیه «فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ»
- ۲) محافظت از سجع در نثر؛ مانند: «من طابت سریره حمدت سیره»
- ۳) محافظت از وزن در شعر؛ مانند:
عَلَّقْتُهَا عَرَضًا، وَ عَلَّقْتُ رِجَالًا غیری، وَ عَلَّقَ آخِرَىٰ غَيْرَهَا الرَّجُلَ

۲. معنوی

- ۱) معلوم بودن فاعل نزد مخاطب؛ مانند آیه «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ»
 - ۲) معلوم نبودن فاعل برای خود متکلم؛ مانند «سُرِقَ مَتَاعِي»
 - ۳) قصد متکلم برای مبهم بیان کردن فاعل برای مخاطب.
 - ۴) قصد متکلم برای بزرگداشت فاعل.
 - ۵) قصد متکلم برای تحقیر فاعل.
 - ۶) ترس متکلم برای فاعل.
 - ۷) ترس متکلم از فاعل.
- اگر در یک متن، اغراض لفظی مورد نظر باشد، از بحث ما خارج است ولی در همین رابطه سؤالی مطرح می‌شود که:
- سؤال: آیا در قرآن با مشاهده سجعی که در برخی آیات وجود دارد می‌توان گفت تمام غرض از مجهول یا معلوم آمدن یک تعبیر، یک غرض لفظی است در حالی که در بسیاری از موارد بعد از ذکر چند آیه، سجع در آیات به هم می‌خورد؟

تقسیم اغراض معنوی با توجه به غرض متکلم

با توجه به معنایی که در حاشیه کتاب ابن عقیل بیان شده است می‌توان اغراض معنوی را با توجه به غرض متکلم این‌گونه تحلیل کرد:



۱. غرض متکلم نسبت به مخاطب: مورد ۱
 ۲. غرض متکلم نسبت به قصد خویش: مورد های ۳ و ۴ و ۵ و ۶
 ۳. غرض متکلم نسبت به رویداد خارجی: مورد های ۲ و ۷
- سؤال: با توجه به مقدماتی که تاکنون بیان شده است آیا می‌توان گفت که اغراض حذف فاعل، اغراضی برای تأکید بر حیثیت وقوعی هم هستند یا نه و باید اغراضی جداگانه برای این تأکید پیدا کرد؟
- در جواب باید گفت که اغراض حذف فاعل را می‌توان اغراضی برای تأکید بر حیثیت وقوعی نیز دانست اما با این تحلیل که وقتی غرض از حذف فاعل وجود دارد، فاعل حذف و مفعول تأکید می‌شود تا آن غرض حاصل شود. به عنوان مثال با توجه به این که یکی از اغراض حذف، معلوم بودن فاعل است، کسی این چنین بگوید: وقتی فاعل، معلوم است صحبت درباره آن را رها کن و درباره مفعول صحبت کن و تمرکز بر مفعول داشته باش.

اختلاف بین «اهتدی زید» و «هدی زید»

تا اینجا ویژگی‌های حیثیت مطاوعی تا حدی بیان شد. و گفته شد که حیثیت مطاوعی خود یک حیثیت صدوری است که حدث در آن نیاز به صادرکننده‌ای با این ویژگی دارد. پس اختلاف اول بین دو ساختار «اهتدی زید» و «هدی زید» در این است که:

۱. در «اهتدی زید»، زید حیثیت صدوری با معنای مطاوعی است.
 ۲. در «هدی زید» زید حیثیت وقوعی است.
- پس در این دو مثال، دو معنا برای زید و عملش وجود دارد. وجود این دو معنا به این دلیل است که:
- اولاً: حدث‌هایی که در این دو جمله وجود دارند با هم متفاوت‌اند. در یکی حدث



هدایت است و در دیگری پذیرش هدایت.

ثانیا: زید در این دو جمله متفاوت است. در «اهدی»، زید حیثیت صدوری دارد

در حالی که در «هدی»، زید حیثیت وقوعی دارد.

پس معنای «اهدی زید» این است که «زید هدایت را پذیرفت.»

و معنای «هدی زید» این است که «هدایت به زید داده شد» ولی درباره این که آیا

زید نیز آن را پذیرفت یا خیر صحبتی نشده است.

پاسخ به سؤال تفاوت فاعل و نائب فاعل

این که برخی اوقات مفعول به جایگزین فاعل می شود و آن را «نائب فاعل» می نامیم با توجه به حیثیت های صدوری و وقوعی که توضیح داده شد، باید این گونه تحلیل شود که اگر در جایی فعلی از معلوم به مجهول تغییر پیدا کرد، در واقع در آن جا یک فضله به جای یک رکن آمده است. و این خود بیانگر این نکته است که این فضله مکان اصلی اش آن جا نبوده ولی به خاطر شرایط خاصی به جای یک رکن آمده است. این خود تحلیلی برای تفاوت میان نائب فاعل و فاعل است.

به متن زیر توجه کنید:

«و لبعض المحققين هاهنا تحقيق نفيس لا بأس بإيراده لما له من العلاقة، قال:

الفاعل إذا صدر منه الفعل المتعدى لا بدّ هناك من حصول أثر حسيّ أو معنويّ

ناشيء من الفاعل بلا واسطة واقع على المفعول بتأثير من الفاعل أو غيره قائم

من حيث الصدور بالفاعل، و من حيث الوقوع بالمفعول، فإذا نظرت إلى قيام

ذلك الأثر بذات الفاعل، و لاحظت كون الذات بحيث قام به الفعل كان ذلك

الكون ما يعبر عنه بالمصدر المبنيّ للفاعل، و إذا نظرت إلى وقوعه على

المفعول و لاحظت كون الذات بحيث وقع عليه الفعل كان ذلك الكون ما يعبر

عنه بالمصدر المبنيّ للمفعول، و إذا نظرت إلى عين ذلك الأثر كان ذلك



الحاصل بالمصدر، و صيغة المصدر مشتركة بين هذه الثلاثة، و قد يستعمل

مجازا في الفاعل و المفعول.^{۴۰}

یک فعل متعددی دارای ۲ اثر حسی و معنوی است:

۱. قیام به ذات مانند ضرب زید (مصدر معلوم)

۲. وقوع بر یک ذات مانند ضرب عمرو (مصدر مجهول)

سؤال: آیا یک حدث می‌تواند بدون توجه به ماده‌اش، دارای معنای مطاوعی باشد یا خیر؟ یعنی در کلام عرب آیا در مورد تمام افعال متعدی می‌توان گفت که هرگاه مفعول به استفاده می‌شود، تا زمانیکه در ادامه‌اش مثلاً باب مطاوعه همان ریشه نیز به کار رود، پذیرش حدث توسط مفعول به نامعلوم است یا خیر؟ اگر همه افعال این گونه نیستند، ملاک تقسیم در این جا چیست؟

این سؤال بسیار مهم است چرا که پاسخ به آن، مفهوم مطاوعه و عمومیت داشتن حکم آن را برای ما روشن می‌کند.

پاسخ به این سؤال را با یک مثال نقض شروع می‌کنیم. مثالی که برای اثبات این فرضیه آورديم معنای «اهتدی» بود. مثال نقضی که باید بیاوریم این است: هنگامی که جمله «ضرب زید عمرا» را استعمالات می‌کنیم، چه معنایی از آن برداشت می‌شود؟ اگر این مثال را بنابر چیزی که در مثال «اهتدی» گفته شد معنا کنیم، باید بگوییم که در این جا «زید» می‌خواهد «عمر» را بزند. حال «عمر» می‌تواند این ضرب را از جانب «زید» قبول کند و یا قبول نکند. این درحالی است که «عمرو» اصلاً اختیاری در مفعول بودن هنگام ضرب ندارد. یعنی «زید» می‌زند و «عمرو» نمی‌تواند مقاومت کند. با توجه به این مثال نقض، به تقسیم‌بندی حدث‌ها می‌پردازیم.

حدث‌های متعددی همان‌طور که در کلام سید علی‌خان صاحب کتب حدائق الندیة و فوائد البحیة آمد به دو دسته تقسیم می‌شود:

حدث‌های متعددی

۱. حسی مانند ضرب، کسر و اکل

۲. معنوی مانند هدای، رحم و ارشد

اگر در کلام از حدث‌های معنوی استفاده شود، مفهوم «پذیرفتن» درباره آن‌ها صحیح است. یعنی حیثیت و وقوعی در این حدث‌ها هم می‌تواند از پذیرش عمل صادر کننده حدث سر باز زند و هم می‌تواند آن را بپذیرد. به مقایسه زیر توجه کنید:

■ و قد هدیتم ان اهتدیتم^{۴۱}

به راستی هدایت می‌شوید اگر هدایت را بپذیرید.

■ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ^{۴۲}:

و کسانی که هدایت را پذیرفتند برایشان هدایت را افزایش داد و تقوایشان را (در حد ظرفیت خودشان) به آن‌ها اعطا کرد.

■ الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله^{۴۳}

حمد برای خدایی است که ما را هدایت کرد برای این راه و اگر خداوند ما را

۴۱. هنگامی که در شرط، فعل ماضی باشد باز هم به صورت مضارع معنا می‌شود و تأکیدش نیز بیشتر است.

۴۲. محمد: ۱۷

۴۳. اعراف: ۴۳

هدایت نمی‌کرد ما هدایت را نمی‌پذیرفتیم (یعنی اصلاً مسیر حق به ما ارائه نشده بود که بخواهیم در برابر آن پذیرنده باشیم یا نباشیم یعنی هدایتی نبود که بخواهیم آن را بپذیریم یا نپذیریم).

مطلب و نکته‌ای مرتبط با مقاله

- خدا: سبب الاسباب / خیر
- شیطان: عامل بدون واسطه موجب گمراهی / شر
- عدم شناخت فاعل: تأکید بر روی اصل حدث

نکته: هنگامی که قرار است فاعل مشخص نشود چه نیازی است که مفسرین در مورد فاعل آن صحبت کنند؟ (این مباحث در کتب معتزله و اشاعره پیدا شده است) یعنی اگر قرار بود خداوند، فاعل را در این‌جا مشخص کند، خود آن را مشخص می‌کرد و اگر مشخص نشده است، شاید به این دلیل بوده است که ذکر فاعل در این‌جا یک عامل منحرف‌کننده می‌باشد و هدف اصلی، تأکید بر حدث و حیثیت وقوعی آن بوده است.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

در این مقاله از شناخت ظاهری فعل مجهول و فرق آن با فعل معلوم بحث شد. در فصل دوم نیز اغراض لفظی و معنوی آن بررسی شد. در فصل سوم فرق فعل مجهول با باب مطاوعه شناخته شد. در فصل آخر علاوه بر بیان فرق فعل مجهول با باب مطاوعه از فرق بین فاعل و نائب فاعل نیز صحبت شد. علاوه بر این، غرض از مجهول کردن و ذکر نشدن فاعل در برخی از آیات، نیز بررسی شد که این خود از مهمترین بخش‌های مقاله بود.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن حاجب، عثمان بن عمر، شرح الرضی علی الکافیة، رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن، تصحیح و تعلیق عمر، یوسف حسن، تهران، موسسه الصادق للطباعة و النشر، [بی تا].
۳. زمخشری، محمود، الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۴. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، البهجة المرضیة علی الفیة ابن مالک، معلق حسینی دشتی، مصطفی، قم، اسماعیلیان، چاپ ۱۹، [بی تا].
۵. شرتونی، رشید، مبادئ العربیة فی الصرف و النحو، قم، دار العلم، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ش.
۶. مدنی، علیخان بن احمد، الحدائق الندیة، قم، ذوی القربی، چاپ اول، [بی تا].